

حفظ استقلال جنبش زنان در پیکار علیه مردسالاری حیاتی است!

گفتگوی توران همتی با مهرداد درویش پور

تلاش برای اعمال قیومیت بر جنبش زنان که گویا رهایی آنان در گرو به کرسی نشستن اراده و اقتدار جنبش های دیگری است که نقش "پدر بزرگ" را بر عهده دارند نوعی پاترنالیسم است که با ذات چالش علیه پدرسالاری در جنبش زنان در تضاد است.

- به نظر شما آیا جنبش زنان بعد از انتخابات ۸۸ دچار افت بوده یا نه؟

سرنوشت جنبش زنان را نمی توان از فراز و نشیب های جنبش عمومی ایران یکسره جدا کرد. اگر جنبش عمومی اعتراضی و دمکراسی خواهی در ایران برآمد کند فوراً بر موقعیت زنان هم تاثیر میگذارد که در صحنه مبارزات اجتماعی و سیاسی موثرتر حضور پیدا کنند. زمانی که هم جنبش عمومی افت یابد جنبش زنان نیز به تبع آن به عقب نشینی واداشته می شود، افزون بر آن اگر این افت ناشی از سرکوب پلیسی در جامعه باشد جنبش زنان هم از گزند آن مصون نخواهد ماند. به این معنی جنبش زنان ایران نیز پس از سرکوب جنبش سبز با افت نسبی روبرو شد. بسیاری از فعالان جنبش زنان به خارج آمدند و قدرت اثرگذاری آنها کمتر شد. این واقعیت که هزینه مبارزه سنگین تر شده است باعث شد که بسیاری از کنشگران جنبش زنان همچون کنشگران جنبش های اجتماعی دیگر از تحرک گسترده پیشین برخوردار نباشند و سعی کنند فعالیت های کم هزینه تری را انجام دهند. این به معنای مرگ جنبش زنان یا تعطیلی جنبش اعتراضی نیست، بلکه جنبش زنان همچو آتش زیر خاکستراست که با اولین جرقه دوباره سر بر خواهند آورد و تحرک گسترده ای خواهد یافت. فراموش نکنیم که هم امروز بسیاری از فعالان زن در خارج سعی میکنند مراجع بین المللی را تحت فشار قرار دهند که به زندانیان سیاسی زن توجه ویژه ای شود و برای آزادی آنها مبارزه شود. نمی شود انتظار داشت که جنبش عمومی میلیون ها نفر در خیابانها عقب بنشینند، اما جنبش زنان همچون یک رابینهود در صحنه باقی بماند و به تنهایی بجنگد و بار تمام مبارزات را بر دوش خود گیرد. بنابراین جنبش زنان نیز متأثر از فضای سیاسی جامعه با افت

وخیز های آن متحول می شود، گرچه خود ویژگی های معینی نیز دارد. از جمله آن که جنبش زنان صرفاً یک جنبش سیاسی نیست بلکه جنبشی است هم سیاسی و هم اجتماعی و آنجائی که حوزه های مداخله گری سیاسی جنبش زنان کمرنگ تر می شود در حوزه های اجتماعی و روزمره سعی می کند به فعالیت خودش - گیرم به گونه ای بطئی - ادامه بدهد.

- آیا جنبش زنان میتواند استقلال خود را حفظ کند و در حرکت های اعتراضی توده عظیم ذوب نشود؟

من از دیرباز بر این باور بوده ام که جنبش زنان باید استقلال خود را حفظ کند. این تجربه ای است که انقلاب ایران نیز به روشنی اهمیت آنرا به نمایش گذاشت. یعنی نفس تحرک زنان به ویژه زمانی که دنباله روی جنبش های دیگر بشود تضمین کننده منافع آنان نیست. من در نوشته های متعدد نشان داده ام آن جا که جنبش زنان دنباله روی جنبش های اجتماعی دیگر شدند اتفاقاً به خود آسیب رسانده و دیگران از آن استفاده کرده اند. برای نمونه در جنبش تنباکو زنان حضورگسترده ای داشتند ولی این که چه نتیجه ای نصیب زنان شد (یا بهتر بگوئیم نشد) سوال بزرگی است که باید بدان اندیشید. در انقلاب ایران زنان به گونه ای میلیونی شرکت کردند ولی نخستین گروهی که قربانی انقلاب اسلامی ایران شد زنان بودند. حجاب اجباری، لغو قوانین حمایت از خانواده، از دست دادن اشتغال و ممنوع شدن بسیاری از رشته های تحصیلی از نخستین پیامد های روی کار آمدن حکومت محصول انقلابی بود که میلیون ها زن در آن شرکت داشتند. گرچه زنان بعد از جنبش اصلاحات از فضای سیاسی بهتری برخوردار شدند، اما حتی دنباله روی از جنبش اصلاحات نیز به سود جنبش زنان نبود. نه تنها از این رو که اصلاح طلبان دینی در برخورد به مسئله زنان نشان داده اند که با چالش های جدی روبرویند، بلکه از آن رو که اساساً زمانی که خواست ها و مطالبات زنان در چهارچوب خواست های یک گرایش سیاسی خاص محدود شود استقلال آنها خدشه دار می شود.

دنباله روی با ذات چالش علیه پدرسالاری در جنبش زنان در تضاد است. گرایشی در جنبش های عمومی وجود دارد که از آن باید به عنوان نوعی قیومیت گرایی یا پاترنالیسم نام برد. این جنبش ها تمایل دارند که از زنان استفاده ابزاری کرده و زنان را به سیاهی لشکر خود بدل سازند یا دست بالا گوشه چشمی به آن دارند. خیلی هم مهم نیست این جنبش ها با چه نامی ظاهر می شوند. مثلاً شعارهای اول سوسیالیسم بعد مسئله زنان، اول اصلاحات بعد مسئله زنان، اول دمکراسی بعد مسئله زنان و یا اول رهایی ملی و حل مسئله قومی و بعد حل مسئله زنان در

تحلیل نهایی تلاشی است برای اعمال قیومیت بر جنبش زنان که گویا رهایی آنان در گرو به کرسی نشستن اراده و اقتدار جنبش های دیگری است که نقش "پدر بزرگ" را بر عهده دارند. این به معنی انکار تاثیر تحولات اجتماعی دیگر بر موقعیت زنان نیست، بلکه به معنی تاکید بر استقلال زنان برای رشد اجتماعی خود آنها و به تبع آن تغییر در طرز تلقی مردان است. برای نمونه جنبش اصلاحات عمیقا از پتانسیل زنان برای قدرت گیری بهره برد ولی گام های آن برای جنبش زنان بسیار ناچیز بود.

در جنبش سبز هم زنان پیش قراول تظاهرات خیابانی بودند و حتی نمادین ترین چهره جان باخته آن - ندا - از زنان مدرن و جوانی بود که خود نشانی از تمایل جامعه ایران به مدرنیته است. با این همه چندان با حضور مستقل زنان در جنبش سبز روبرو نبودیم. رابطه جنبش زنان با جنبش سبز می بایست یک رابطه دو سویه می بود. مثلا در جریان انتخابات، زنان با رویکرد مطالبه محور سعی کردند خواست های مستقل خود را طرح کرده و از این منظر به کاندیداهای ریاست جمهوری بنگرند و سرنوشت خود را به این و یا آن کاندید اصلاح طلب گره زنند. اما در جریان اعتراضات خیابانی جنبش سبز گرچه حضور زنان میلیونی بود و توانستند سازماندهی جنبش را تا حدودی "زن ورانه" کنند (نظیر گفتمان مسالمت جویانه و صلح طلبانه و سازماندهی افقی و سیال آن) اما بندرت می بینیم شعاری در رابطه با برابری زنان با مردان و یا حقوق زنان مطرح شده باشد. دنباله روی جنبش زنان از جنبش سبز به رغم مشارکت گسترده اشان به طرح مطالبات زن ورانه یاری نرساند. مثلا شعار یکی از چهره های نمادین جنبش سبز اجرای بی تنازل قانون اساسی است، حال آن که کمپین یک میلیون امضا با شعار تغییر (از جمله در قوانین) برای برابری پا گرفته بود. روشن است که بر آمد یکی از این دو گفتمان به سایه رفتن دیگری را در بر خواهد داشت.

زنان طبیعتا در جنبش های عمومی باید مشارکت کرده و مهر خود را بزنند و تا آنجائیکه می توانند جنبش های دیگر را "زن ورانه" کنند. چه این جنبش ها کارگری باشند، جنبش ملی و قومی باشند، چه جنبش دانشجویی و یا جنبش همگانی سبز و در هر جنبش اعتراضی دیگری زنان باید حضور فعال پیدا کنند و آنها را زن ورانه کنند و تنها به حرکت های یک دست خاص زنان خود را محدود نکنند. این نکته مهم است که در نظر گیریم مشارکت در یک جنبش اگر با خودداری از طرح مطالبات از ترس لطمه خوردن به خصلت همگانی آن جنبش همراه شود،

نقض غرض خواهد شد. برای نمونه در جنبش سبز وقتی که این گونه زنان گسترده با شعار حق رای من کو حضور پیدا کردند، باید پرسید چرا شعارهای مبنی بر آزادی حجاب و برابر حقوقی زنان و مردان یا شعارهایی مبنی بر ضرورت رفع تبعض در قانون اساسی و غیره نباید در سطح گسترده طرح می شد؟ زنان از قضا یکی از مهم ترین گروههایی هستند که در جمهوری اسلامی آسیب دیده اند و یکی از مهمترین پتانسیل های اجتماعی در اعتراض به حکومت اسلامی هستند. از اینرو نه تنها حق شان است، بلکه بسیار ضروری است که مهر خود را به هر جنبشی بزنند و خواستهای زن ورانه خود را مطرح کنند. بنابراین اهمیت تاکید بر استقلال جنبش زنان در دنباله روی نکردن آن از جنبش های دیگر و به فراموشی نسپردن خواست های خود است و نه به معنای عدم مشارکت در جنبش های دیگر. روند جامعه به سمت یک تحول زن ورانه است و اگر در ایران انقلابی هم صورت گیرد بی تردید انقلاب زنانه خواهد بود. عجیب خواهد بود که مهمترین نیروی اعتراض و چالش حکومتی اسلامی قرار باشد به خاطر جنبش های همگانی خود را به فراموشی بسپارد یا اینکه از طرح مطالبات مستقل خودداری کند.

- شما مطرح کردید که زنان با شعار زن محوردر جنبش اعتراضی حضور نداشتند آیا دلیل آن میتواند فراگیر نبودن جنبش باشد و اساسا میتوان گفت جنبش زنان تنها متعلق به طبقه متوسط و روشنفکر جامعه است؟

این اظهار نظرشاید خیلی دقیق نباشد، گرچه گوشه ای از حقیقت را دربردارد. طبیعتا هر جنبشی فراگیرتر باشد قدرت اثرگذاری اش بیشتر خواهد بود ولی نمی توان تنها به این مسئله بسنده کرد. اولاً کمپین یک میلیون امضا در حالی که بسیاری از جنبش های اعتراضی دیگر کمرنگ بودند توانست اثرگذار باشد. کمپین علیه سنگسار، ائتلاف علیه قانون خانواده، مادان صلح، مادران پارک لاله، انجمن حمایت از کودکان کار (که این آخری موضوع کارش صرفا زنانه نیست، اما نیروی اصلی درگیر در آن زنان هستند و به ویژه در دفاع از دختران خردسال فعالیت قابل توجهی داشته اند) و نشریات و سایت های متعدد نظیر نشریه اینترنتی زنان، سایت تغییر برای برابری، مدرسه فمینیستی و قانون زنان ایرانی، میدان زنان، زنان ایران و... نیز در دوره های معینی از موثرترین نهادها و تریبون های زنان ایران بودند که توانستند در طرح مطالبات زنان نقش بسیار برجسته ای ایفا کنند. همچنین فراموش نکنیم ما در یک شرایط دیکتاتوری خشن و پلیسی بسر میبریم که بعد از حوادث سرکوب جنبش سبز دایره فعالیت همه گروه ها

کاهش یافته است و بسیاری از جنبش‌های اجتماعی دیگر خاموشند. مگر جنبش سبز با آن همه گسترده گی از فعالیت چشمگیری برخوردار است؟ مگر تحرک جنبش دانشجویی بالا است؟ مگر تحرک جنبش کارگری و یا تحرک کانون نویسندگان ایران بالا است؟ مگر جنبش اتنیکی جامعه ایران که میلیون‌ها نفر را دربر می‌گیرد و مردم تحت ستم اتنیکی از تبعض قومی این همه رنج می‌برند از تحرک بالایی در ایران برخوردار است؟ نمیتوان نقش سرکوب سیاسی در کاهش تحرک دامنه این جنبش‌ها و از جمله جنبش زنان را دست کم گرفت. تردید ندارم اگر با یک فضای سیاسی بازتری روبرو بودیم با برآمد بسیار گسترده جنبش زنان روبرومی شدیم. اما اگر بگوئید در جنبش سبز که بزرگترین برآمد عمومی و قدرتمندترین جنبش اعتراضی علیه استبداد حاکم بود، زنان کجای کار بودند، آن گاه باید گفت زنان در جنبش سبز حضور سازمان یافته و مطالبه محور نداشتند.

همانطور که پیشتر اشاره شد در صحنه خیابان زنان پیش قراول جنبش سبز بودند. به هر صافی از تظاهرات که نگاه کنید نیروی اصلی آن را زنان تشکیل می‌دادند. در فعالیت‌های اینترنتی نیز و در شبکه سازی‌های افقی نیز حضور زنان چشمگیر بود. بنابراین مشکل در حضور کمی زنان و یا صرفاً در محدود بودن دامنه جنبش زنان نیست. خود جنبش سبز نیز با تمام ابعاد میلیونی اش بیشتر به طبقه متوسط محدود ماند. به نظر من مشکل اصلی را نه در کمیت این جنبش بلکه در کیفیت آن باید جستجو کرد. پاترنالیسمی که پیشتر به آن اشاره کردم یعنی تفکر قیومیت‌گرایی همچنان نیرومند است. چهره‌های نمادین جنبش سبز که اصلاً به روی مبارک خود نیاموردند که یکی از جدی‌ترین نیروهای جنبش سبز زنان هستند و باید از خواست آنان نیز سخن بگویند. متقابلاً شاهد آن هم نبودیم که جنبش زنان آنطور که باید و شاید خود اعمال فشار کند. به نظرم بخشی از آن امر به درجه خودآگاهی جنسیتی مربوط است و آن اینکه تا چه حد ضرورت استقلال جنبش زنان درک شده است. اگر این درک فراگیر شده بود به نظر من زنان به سادگی در این جنبش همگانی شعارهای مستقل خود را به کناری نمی‌نهادند و یا انرا کمرنگ نمی‌کردند. در این زمینه برآستی باید تامل بیشتری کرد.

در عین حال این هم واقعیتی است که خواست‌های زنان به یک جنبش همگانی دربرگیرنده صفوف طبقه کارگر، جنبش‌های اتنیک و جنبش عمومی دمکراسی خواهی بدل نشده است و بیشتر به فعالان روشنفکرو طبقه متوسط محدود است. اما طبقه متوسط نیروی محرک اصلی تحولات جامعه هست و کیفیت آن را نباید دست کم گرفت. در عین حال ما نیازمند مبارزه

در دو عرضه هستیم: هم تلاش برای همگانی تر کردن خواست های زنورانه در صفوف زنان و هم تلاش برای قبولاندن این مطالبات به جنبش های عمومی و درواقع در درجه اول به مردان فعال در این جنبش ها که از کلام مردانه فاصله بگیرند و یاری رسانند تا جنبش های عمومی نیز با خواست برابری زن و مرد کنار آیند. اهمیت خودآگاهی جنسیتی و تاکید بر آن از جایگاه ویژه ای برخوردار است. اگرنگاه کنیم به فعالیت های جنبش زنان قبل از جنبش سبز، میبینیم خصلت مطالبه محوری آن در کمپین یک میلیون امضا، کمپین علیه سنگسار و کمپین علیه قوانین خانواده و خیلی از حرکت های اعتراضی دیگر برجسته تر بود. بسیاری از مجلات زن ورانه را می دیدیم که مستقیماً به طرح مطالبات زنان می پردازند. انتقاد من این بود که در جنبش سبز سیاست مطالبه محوری زنان برغم حضور فیزیکی نیرومند آنان تابعی شد از خواست های همگانی و این آن نکته اصلی است که باید بر آن تاکید کرد و سعی کرد که گفتمان دیگری را ایجاد کرد و بر خواست های جنبش مستقل زنان چه در دوره رکود جنبش های اجتماعی و چه در دوره برآمد آن ها پافشاری کرد.

- نظرتان در مورد طرح ازدواج موقت و پیامدهای آن که در آستانه ۸ مارس به مجلس ارائه شد چیست؟ آیا ناشی از افت جنبش زنان به دلیل شرایط پلیسی و فشارحاکمیت است که شما به آن اشاره کردید و یا قدرت نمایی حکومت ولایی عامل طرح این لایحه بوده است؟

بی تردید ناشی از هردو، هر یک از این عوامل به دیگری وابسته است. قوانینی که در آستانه ۸ مارس امسال از تصویب مجلس گذشت نشانگر روندی است که پیشتر هم به آن اشاره کرده ام. یعنی عروج دوباره نوبنیادگرایی اسلامی و نوعی تلاش برای طالبانیزه کردن جامعه. سرکوب سیاسی خشن هرگونه خواست دمکراسی خواهی و از جمله اعتراض به تقلب انتخاباتی توسط حکومت، حذف اصلاح طلبان حکومتی از قدرت سیاسی، حمله به جریان "انحرافی" به خاطر سخن گفتن از ایرانیت، زمزمه در مور حذف پست ریاست جمهوری در کشور، تلاش برای اسلامیزه کردن دروس دانشگاهی، تلاش برای برچیدن کلاس های مختلط در دانشگاه ها، تلاش برای حذف دروس سکولار یا علوم انسانی که با دین مداری ناخوانا اعلام شده است، سختگیری های هر چه بیشتر در مورد حجاب و آرایش زنان، و حتی مخالفت با جشن هایی نظیر آب بازی نشانگر آن است که حاکمان در پی آنند جامعه را به سمت طالبانیزه کردن و حکومت مطلقه ولایی سوق دهند. روشن است که چنین روندی در زمینه مسائل زنان با شدت بخشیدن به ستم علیه زنان همراه بود و طالبانیزه کردن

در حوزه حقوق زنان یعنی همان چیزی که شاهدش بودیم، هر مانع قانونی بر سر راه صیغه که فحشای شرعی است را برداشتند. به گونه ای که حتی دیگر لازم نیست در جایی ثبت شود. این یعنی نوعی رواج فحشای شرعی در جامعه. آزاد کردن دست مردان در چند همسری که هیچ محدودیتی هم بر سر آن وجود نداشته باشد گام دیگری به شدت زن ستیزانه است. طبیعتا به میزانی که جمهوری اسلامی توانست در سرکوب سیاسی، قدرت خود را تحکیم کند این پیشروی ها را آغاز کرد. متقابلا اگر جنبش زنان هم جنبش قدرت مندی بود می توانست یک اعتراض بسیار گسترده ایی را علیه این اقدامات سازماندهی کند. پس این اقدام هم نشانه عقب نشینی های جنبش زنان است که در شرایط سرکوب سیاسی موجود نتوانستند واکنش درخوری نشان بدهند و هم بخشی از روند طالبانیزه کردن حیات سیاسی اجتماعی جامعه است که جمهوری اسلامی در پی پیشرفت های بدست آمده در سرکوب جنبش های اجتماعی عمومی توانسته است این درجه از گستاخی را در پیش بگیرد.

- به نظر شما چه لایه های از زنان جامعه تن به ازدواج موقت می دهند؟

طبیعتا محرومترین گروه های اجتماعی. این ادعا که صیغه را یک آزادی جنسی شرعی شده بخوانیم بیش تر به نوعی شوخی شبیه است. گویا فراموش می شود که در صیغه این زن نیست که آزادانه مرد مورد نظر خود را انتخاب می کند بلکه این مرد است که با پول می تواند زنی را که می خواهد صیغه کند. مرد با صیغه کردن منزلت اجتماعی خود را از دست نمی دهد. این زن است که بشدت با کاهش منزلت اجتماعی روبرو میشود. یعنی درست تمام آن چیزی که در فحشا وجود دارد (خرید سکس زن توسط مرد) شالوده صیغه است. هر چه زنان از موقعیت اقتصادی و اجتماعی بهتری برخوردار باشند میل آن ها در تن دادن به صیغه کمتر خواهد بود. محرومترین گروه های اجتماعی و کسانی که با فشارهای اقتصادی جدی روبرو هستند بیشتر ممکن است به آن تن در دهند. با توجه به اینکه فقر و شکاف های طبقاتی در جامعه افزایش پیدا کرده و با تحریم های اقتصادی بازهم فشار بر زنان افزایش بیشتری خواهد یافت، در آینده با فمینیزه شدن هر چه بیشتر فقر روبرو خواهیم شد. این بدان معنی است که زنان محروم و فقیر جامعه اولین طعمه و قربانی این فحشای شرعی گسترش یافته خواهند شد.

- نظر شما راجع به ضرورت ایجاد رابطه بین جنبش زنان داخل و خارج چیست و اساسا تا چه حد این ضرورت را در این شرایط احساس می کنید؟

اصولا قطب بندی کردن داخل و خارج خطاست . این دو دوبخش از یک پیکره واحد هستند. ما چیزی بنام جنبش زنان داخل و خارج از کشور نداریم، بلکه هر دو بشدت از یکدیگر تاثیر می پذیرند. امروز ایرانیان در سطح میلیونی به کشور و خارج از کشور رفت و آمد می کنند. ما در عصر "ترانس ناسیونالیسم" به سر میبریم. در دورانی که حتی دولت های ملی آن موضوعیت سابق را ندارند و با جا به جایی ها مرزها و جغرافیا تعیین کننده حوزه های اثر گذاری نیستند. ما در عصر فرهنگ گلوکال (بومی جهانی) بسر می بریم یعنی جای قطب بندی فرهنگ گلوبال (جهانی) و یا لوکال (محلّی، بومی) را، فرهنگ بومی جهانی گرفته است. یعنی از طریق اینترنت، ماهواره ها، رفت و آمد، مبادله آزادتر اقتصادی و شبکه های اتنیکی فرا کشوری و... دانش و بینش های تازه منتقل میشوند. ما در فضایی بسر می بریم که از کوچکترین تحول داخل، خارج از کشور با خبر میشود و همینطور برعکس. بسیاری از کسانی که در سایت های داخل کشور مطلب مینویسند کسانی هستند که در خارج بسر می برند. بسیاری از کسانی که اساسا سالیان سال در جنبش زنان داخل ایران ادای سهم کردند زنان و مردانی بودند که در خارج از کشور بسر میبرند. داخل و خارج کردن به این معنی اصولا مسئله آفرین است.

طبیعی است که دو بستر متفاوت زندگی، نیازها، ویژه گی ها و محدودیت ها خود را ایجاد میکند، مثلا زنان در داخل باید ملاحظه کارتر باشند و نمی توانند از بی پرده گی و یا عریانی زبان انتقادی یا ساختار شکنانه زنان در خارج از کشور برخوردار باشند. این خیلی طبیعی است و انتظار هم نباید داشت که زنان در خارج از کشور با همان محافظه کاری یا ملاحظه کاری اجباری زنان در داخل کشور عمل نکنند. در تمام زمینه ها در زمینه طرح حقوق جنسی، مقابله با خشونت، حجاب اجباری، تبعیض جنسیتی، سکسوالیته و حق کنترل بر بدن زن، اشتغال و تحصیل و تمام زمینه های گوناگونی که به حقوق نابرابر زنان با مردان بر میگردد. دو شرایط متفاوت زیست یک واقعیت است که بر خواست ها تاثیر می گذارد. زنانی که در داخل کشور بسر می برند هم زنان یک دستی نیستند. موقعیت و خواستهای زنان طبقه متوسط مدرن شهری و تحصیل کرده در ایران با زنانی روستایی و یا زنانی که در محیط های کارگری بسر می برند و جزء گروه های محروم و کم توان اجتماعی هستند متفاوت است. بنابر این نه زنان داخل از کشور یک دستی برخوردارند و نه زنان خارج از کشور.

باید این واقعیت را در نظر گرفت که ما با نوعی پلورالیسم در جنبش

زنان سرکار داریم و باید آن را به رسمیت بشناسیم. گروه های مختلف در جامعه موقعیت های متفاوت و خواست های متفاوتی دارند و خواست هیچیک را نمی توان بر دیگری تحمیل کرد. این که فرض کنیم خواست های زنان مدرن، سکولار، شهری، تحصیل کرده و روشنفکر در خارج از کشور خواست همگانی زنان در ایران هست یک توهم است. همان گونه که تلاش زنان مسلمانی که سعی میکنند با توسل به مفاهیم دینی در ایران برای طرح مطالبات هر چند محدود خود مفری جستجو کنند، الزاما دغدغه اصلی ذهنی زنان خارج از کشور نیست. تلاش برای تحمیل هریک بر دیگری و اینکه همه باید عین یکدیگر بیاندیشند خطای بسیار جدی است. پیوند جنبش زنان داخل و خارج از کشور به این معناست که نیازها و خواست های یکدیگر را دریابند و با یکدیگر دیالوگ فعال برقرار کرده و تجربیات خود را به یکدیگر منتقل کنند. بدون اینکه یکی تحت عنوان این که آن ها خارج از کشوری هستند به تحقیر آنها پردازد یا دیگری به نام این که داخل کشوری ها محافظه کارند و یا ادعا شود آن ها از حکومت نبریده اند و رادیکال نیستند به تخطئه اشان پردازد. از این گونه گفتمان سازی باید حذر کرد.

مسئله آن است که در ایران با سرکوب سیستماتیک روبرو هستیم که در متن آن زنان ایرانی نیازمند حمایت و انتقال تجربه ای که در جامعه غرب وجود دارد و انتقال تجربه زنان مهاجر ایرانی هستند. در عین حال تجربه مبارزاتی زنان در داخل هم منحصر به فرد است که باید به آن توجه بسیار جدی داشت. اگر زنان خارج از کشور بتوانند خود از آن تجربیات بهره مند سازند و به زنان ایران به جای قربانی همچون فاعل اجتماعی چالشگر بنگرند، تصویرشان از مبارزات و خواست های زنان ایران بسیار واقعی تر و عینی تر میشود و ای بسا در یابند برخی از زنان ایران در چالش سنت و مردسالاری بمراتب از آن ها پیشرفته ترند. ما نیازمند یک رابطه متقابل بین این دو بخش جنبش زنان هستیم تا اینکه یکی در فکر راهبری دیگری باشد. اندیشه نقش راهبردی برای هریک از این دو پاره یک پیکر واحد قائل شدن کار را به فاصله اندازی منجر خواهد کرد و این برای جنبش زنان و دیگر جنبش های اجتماعی نیز مطلقا خوب نیست.

و کلام آخر؟

در انتها این را بگویم که هم باید تفاوت ها و خواست های ویژه هر بخش از جنبش زنان را برسمیت شناخت و هم اشتراک های آن را. اگر در ایران تلاش برای مقابله با جدا سازی جنسیتی در دانشگاه ها و مدارس و اماکن عمومی و یا آزادی حجاب یک خواست جدی جنبش زنان است در

خارج از کشور چنین مشکلی وجود ندارد که بتوان بر روی آن تمرکز یافت. مشکل تبعیض نژادی و بسیاری از دشواری های زنان مهاجر ایرانی نیز برای بسیاری از زنان ایرانی ممکن است بیگانه باشد. اما یک سری نکات مشترک وجود دارد که به نظر می تواند زمینه نزدیکی هر دو گروه را ایجاد کند که من به چند محور مشترک این حوزه ها مایلم اشاره کنم:

نخستین حوزه مقابله با خشونت است. خشونت فیزیکی، خشونت روانی و خشونت جنسی که زنان چه در داخل و چه در خارج به درجات مختلف با آن روبرو هستند. بنابراین کمپین مبارزه علیه اعمال خشونت بر زنان که در عین حال مشکلی جهانی است امر مشترک زنان چه در داخل و چه در خارج است. هرچند درجات و کم و کیف آن میتواند متفاوت باشد. مسئله تبعیض جنسیتی مسئله جدی دیگری است که زنان در داخل و در خارج از ایران به درجات گوناگون از آن رنج میبردند. تبعیض جنسیتی حتی در کشوری نظیر سوئد هم وجود دارد و زنان در برابر کار یکسان حتی دستمزد برابر ندارند. گرچه تبعیض جنسیتی که در ایران وجود دارد با تبعیض جنسیتی که زنان مهاجر ایرانی از آن رنج می برند قابل مقایسه نیست. اما تمرکز بر خواست مبارزه بر علیه تبعیض جنسیتی در زمینه حقوق، اشتغال، تحصیل، منزلت اجتماعی، رفتار و حقوق جنسی و حق کنترل بر بدن خویش از حوزه های مشترک کارزار زنان است.

در مورد خشونت جنسی علیه زنان، مسئله تنها به تجاوز و یا آزار و اذیت جنسی زنان خلاصه نمی شود. بلکه صنعت سکس و استثمار جنسی زنان و دختران جوان یک معضل جهانی است که می تواند زمینه مشترکی در مبارزه زنان ایرانی در داخل و خارج از کشور فراهم آورد.

نکته آخر مسئله کار خانگی است. به هر رو کار خانگی - و اجازه بدید کمی فراتر بروم- خانواده در شکل غالب خود هنوز منبع ستم دیدگی زنان است. عشق یک سویه ای که در آن زنان خود را فدای مردان می کنند و مردان از عشق، کار خانگی و "سرویس جنسی" زنانه بهره مند شوند، بی تردید موجب رضایت مردان را فراهم خواهد آورد. اما مطمئن نیستم که بسیاری از زنان از آن رضایت خاطر داشته باشند. این که از سرویس جنسی زنانه نام بردم از آن رو است که در روابط جنسی معمولا مردان کمتر به تمایل، لذت جویی و ارگاسم زنان می اندیشند بلکه بیشتر توقع دارند هروقت تمایل داشتند زنان در خدمت شان باشند. در حوضه کار خانگی، باید گفت همچنان کار خانگی نوعی بردگی است که بخش عمده آن توسط زنان صورت میگیرد. تقسیم نابرابر کارخانگی هم در داخل کشور و هم در خارج کشور به درجات گوناگون

همچنان پابرجا است. بنابراین مبارزه علیه خانواده پدرسالار و تقسیم نابرابر کار خانگی که منبع انقیاد زنان است، وجه مشترکی است که باید به آن پرداخت. عشق مرد سالارانه که الهام بخش آن در بهترین حالت عشق رمانتیک عصر روشنگری است، یکی دیگر از منابع ستم دیدگی زنان است. همچنین طرز تلقی از رل جنسیتی سنتی مردانگی و زنانگی خود یکی دیگر از منابع انقیاد و تحت ستم بودن زنان است. این ها حوزه هایی است که میتواند موضوع پیکارهای مشترک زنان در داخل و خارج از کشور شود.

بنابراین مبارزه برای تغییر بر رل جنسیتی سنتی ، مبارزه علیه خشونت و علیه کار خانگی و خانواده پدر سالار و علیه تبعیض جنسیتی حوزه های کارزار مشترک زنان در دراخل و خارج از کشور می تواند باشد. فراموش نکنیم مبارزه زنان علیه تبعیض و مردسالاری یک مبارزه صرفا سیاسی و ساختاری نیست، یک مبارزه ای روزمره است. حسن جنبش زنان در این است که تنها به تغییر ساختاری نمی اندیشد و از همین امروز مبارزه برای تغییر در زمینه های گوناگون، تغییر برای برابری را دنبال میکند. به نظر من این نکته ای است که باید در نزدیک کردن جنبش زنان در داخل و خارج از کشور به آن دقت کرد.

در عین حال در شرایط کنونی زنان میتوانند در کارزار عمومی نیز پیشقراول مبارزه برای صلح ودمکراسی و علیه جنگ طلبی و بنیادگرایی اسلامی باشند که زنان اصلی ترین قربانی هر دو این پروژه ها هستند.